

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۲۸ اگست ۲۰۲۳



یونس نگاه

خلیلزاد و تاریخ وایسرا زده افغانستان



مکناتن قرن ۲۱



خلیلزاد و ملا برادر



یعقوب خان و کیوناری

واکنش‌ها به سخنان زلمی خلیلزاد در دو مصاحبه تازه‌اش با افغانستان انترنشنل و بی‌بی‌سی نشان داد که او در جمع بازی‌گران اصلی بیست سال دوره جمهوریت جایگاه ویژه داشته است، یا حداقل مردم افغانستان چنین مقامی برای او قایلند. به‌مناسبت سقوط دولت و برگشت طالبان به قدرت، گزارش‌ها و مطالب بسیاری نشر شد و گردهمایی‌ها، راهپیمایی‌ها و سخنرانی‌های بسیار انجام گرفت. شخصیت اصلی این بحث‌ها طالبان و امارت آن گروه بود، اما به زلمی خلیلزاد در بحث‌های رسانه‌ای چند روز اخیر بیش از هر کسی پرداخته شد. ملا هبیت‌الله، حامد کرزی، اشرف غنی، جورج بوش، جو بایدن، ملا برادر، رشید دوستم و خیلی از بازی‌گران مهم دیگر این دوران شاید هر کدام در مرحله‌ای بسیار بیش‌تر از خلیلزاد بر تحولات افغانستان اثر گذاشته باشند، ولی در بحث‌های یک هفته اخیر به‌نظر می‌رسد که برای بخشی از مردم افغانستان خلیلزاد مهم‌تر از هر کدام آن افراد است. دشنام‌های سیاسی‌ای که به خلیلزاد حواله گردید و مسوولیت‌هایی که از سوی آدم‌های مشهور و سیاست‌پیشه‌گان نامدار افغانستان به او نسبت داده شد، از آنچه به ملا هبیت‌الله و جو بایدن حواله کردند، بسیار بیش‌تر بود. داوود قاری‌زاده، خبرنگار تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی، به نقل

از منتقدان خلیل‌زاد او را مسبب وضعیت کنونی خواند و پرسید که آیا وضعیت بحرانی افغانستان میراث زلمی خلیل‌زاد است؟ عارف یعقوبی، خبرنگار تلویزیون افغانستان انترنشنل، نیز مصاحبه‌اش را با عبارات مشابه آغاز کرد و از جمله گفت که خلیل‌زاد در بیست سال حضور امریکا در قلب تحولات افغانستان قرار داشت و معمار مذاکرات مستقیم امریکا با طالبان بود. آقای یعقوبی نیز وضعیت کنونی را میراث زلمی خلیل‌زاد خواند و پرسید که «آیا نتیجه مذاکرات او خارج‌شدن افغانستان از کنترل جهان است یا پایان جنگ برای مردم خسته از کشتن و کشته‌شدن؟»

خبرنگاران قاعدتاً در انتخاب کلماتی که مسوولیت تاریخی مورد منازعه را به شخصی نسبت دهد، بسیار محتاط‌تر از سیاست‌مدارانند. خلیل‌زاد، میان سیاست‌مداران افغانستان و دیگر اقدار علاقه‌مند به امور سیاسی کشور چهره مرموزتر و مقصرتر از آن است که در آن دو مصاحبه تصویر شده است.

زلمی خلیل‌زاد کیست و چرا نقشش در تحولات افغانستان بسیار برجسته می‌شود؟

افغانستان در چهل و چند سال گذشته درگیر سه بحران بزرگ بوده است. بحران اول دخالت خارجی‌ها و ناتوانی افغان‌ها در ساختن دولت مستقل است. بحران دوم ناتوانی در گذار از شرایط روستایی و قبیله‌ای به زنده‌گی شهری و شهروندمحور است. بحران سوم نزاع بر سر هویت ملی و سهم فرهنگ‌ها، زبان‌ها و اقوام در آنچه ملی و ملت خوانده می‌شود، است. خلیل‌زاد شخصیت فعال در همه این سه بحران شناخته می‌شود. خود خلیل‌زاد نیز به این سه نقش خود در دو مصاحبه اخیر پرداخته و در مورد اتهاماتی که بر او وارد است و انتظاراتی که از او می‌رود توضیح داده است.

شخصیت امریکایی و نقش خارجی او در سیاست افغانستان برجسته‌تر از دو نقش دیگرش است. او خود نیز در این دو مصاحبه کوشیده است بسیار واضح بر امریکایی بودنش تاکید کند. خلیل‌زاد می‌گوید او زمانی که افغانستان را ترک کرد بسیار جوان بود و هرچه از افغانستان فاصله می‌گرفت بیشتر متوجه عقب‌مانده‌گی زادگاهش می‌شد. او می‌گوید که نخست به ایران رفته بود و تفاوت تهران و مزار شریف حیرتش را برانگیخته بود. بعد از آن به چند شهر اروپایی و عاقبت به امریکا سفر کرده و بیشتر متوجه فاصله افغانستان و جهان شده بود. او این سخنان را به تابید دل‌بسته‌گی و تعهدش به افغانستان گفته و تاکید کرده است که به پیشرفت زادگاهش علاقه‌مند است.

آقای خلیل‌زاد برای آن که به منتقدانش بگوید چوکی سفارت امریکا در افغانستان و نمایندگی خاص آن کشور در مذاکره با طالبان بخشی از ماموریتی بوده که دولت امریکا برایش سپرده و او شخصاً علاقه و برنامه خاصی برای مدیریت آن مذاکره نداشته است، تعدادی از کارنامه‌های سیاسی و دولتی دیگرش را ذکر کرد. او گفت که آمر پلان‌گذاری وزارت دفاع امریکا و سفیر این کشور در سازمان ملل متحد، عراق و افغانستان بوده است. رییس بنیاد استراتژیک موسسه رند بوده است؛ موسسه‌ای که به‌گفته خلیل‌زاد، مشوره‌های استراتژیک به دولت امریکا می‌دهد. او گفت که در مسایل سوق‌الجیشی امریکا کتاب‌ها نوشته، درباره چین مطالعاتی برای امریکا انجام داده و ماموریت‌های مهم دیگری را نیز برای کشورش انجام داده است. او گفت که مذاکره با طالبان آخرین ماموریت کلانش بوده و از این‌رو زیاد مورد توجه است. او به واقعیت دیگری هم اشاره کرد: چون در افغانستان زاده شده‌ام «به پیشنهادهایم بیشتر توجه می‌شود».

همین نکته آخری خلیل‌زاد را در امریکا و برای مردم افغانستان ویژه ساخته است. با اتکا بر این واقعیت که به پیشنهادهای او «بیش‌تر توجه می‌شود»، منتقدانش عباراتی چون معمار مذاکره امریکا با طالبان، عامل اصلی برگشت طالبان به قدرت، تسلیم‌دهنده ارگ به امارتی‌ها و بسیاری از اتهامات تندوتیزتر از این را مطرح می‌کنند تا بگویند که او با پیشنهادهای سیاست‌های امریکا را در افغانستان سمت داده است. حافظه تاریخی مردم افغانستان در تصویری که از خلیل‌زاد در ذهن دارند، بی‌اثر نیست. از اوایل قرن نوزدهم میلادی مردم این سرزمین بارها تجربه کرده‌اند که چگونه افرادی به نمایندگی از قدرت‌های بزرگ معاهده‌ها و توافق‌نامه‌هایی را امضا کرده‌اند که جریان حرکت تاریخی ساکنان

این کشور را دگرگون کرده است. نام زلمی خلیلزاد کنار نام این اشخاص در تاریخ افغانستان ثبت شده است: ویلیام مکناتن که در سال ۱۸۳۸ با شاه شجاع و رنجیت سنگ معاهده سه‌جانبه لاهور را امضا کرد؛ جان لارنس که در سال ۱۸۵۵ با دوست محمد خان معاهده جمرود را امضا کرد؛ لوئیس کیوناری که معاهده ۱۸۷۹ گندمک را با محمد یعقوب خان امضا کرد؛ هنری مورتیمر دیورند که خط مشهور دیورند (۱۸۹۳) به‌نام او ثبت شده است؛ و گروهی از مشاوران و جنرالان روسی که در دهه ۱۹۸۰ میلادی نامشان سر زبان‌ها بود، از جمله والتین وارنیکوف از معماران تهاجم و مدیران خروج نیروهای شوروی.

خلیلزاد اما اولین شخصیت تاریخی از این جمع است که نام وطنی دارد، به گفته خودش گور پدر و مادرش در افغانستان است و به این سرزمین تعلقات خونی و فرهنگی دارد. او در مصاحبه اخیرش که به دو نیمه امریکایی و افغانش به تفصیل پرداخته، اذعان کرده است که افغانستان و امریکا هر دو به شکل‌گیری شخصیتش اثر داشته است. در بیست سال حضور امریکا و ناتو در افغانستان، برای اولین بار افغان‌ها نماینده قدرت‌مند و «دولت‌ساز» خارجی را می‌دیدند که به زبان خودشان بدون لهجه صحبت می‌کرد، شبه‌وطندار بود و نام خودی داشت. این تفاوت باعث شده بود که سیاست‌مداران و مردم افغانستان از او بیش‌تر از یک سفیر و نماینده خاص کشور خارجی انتظار داشته باشند و در عین حال شک‌وت‌ریدهای عمیق‌تری را به نیات او و احتمال وجود علایق محلی و عدم بی‌طرفی‌اش در منازعات داخلی افغانستان، مطرح کنند.

خلیلزاد فرزند شهر است. او در مزار شریف مکتب خوانده و از آن‌جا به غرب رفته است. در دوران تهاجم شوروی، خلیلزاد به نمایندگی از امریکا وارد سیاست افغانستان شده بود. او با مجاهدین روابط نزدیک برقرار کرده بود و در دیدارهای رهبران امریکا و نماینده‌گان مجاهدین حضور می‌یافت. رهبران جهادی که از افشار محافظه‌کار، روستایی و مخالف تغییر در جامعه افغانستان نمایندگی می‌کردند، با وجود تماس‌های دایم و روابط پیچیده با امریکا و اشخاصی چون خلیلزاد، او را دشمن استراتژیک می‌دانستند. خلیلزاد برای مجاهدین متحد تاکتیکی بود و دوام همکاری‌های دو طرف به حدود پروژه و حمایت‌های مالی و دیپلماتیک امریکا وابسته پنداشته می‌شد. حتا امروز بقایای آن بخشی از جمهوری اسلامی که خود را مجاهد می‌خوانند، همسر یهودی خلیلزاد را یکی از دلایل زشتی او می‌شمارند و از این که فرزندانش نام مسلمانی ندارند، به طعنه یاد می‌کنند. برخورد طالبان نیز با خلیلزاد از همین دست است. طالبان او را نماینده امریکا و بیگانه عقیدتی و فرهنگی می‌دانند. چهره افغانی او برای طالبان و دیگر محافظه‌کاران، سکولار و نزدیک به اشرف غنی است، و چهره خارجی‌اش از نوع مکناتن، کیوناری و وارنیکوف. برای قوم‌گرایان تندرو پشتون نیز قومیت او مشکوک و ناصاف به‌نظر می‌آید، چرا که او بیش‌تر به طیفی از پشتون‌های شهرنشین فارسی‌گوی شباهت دارد. از این‌رو، مجاهدان، محافظه‌کاران و قوم‌گرایان تندرو پشتون، خلیلزاد را در سمت مقابل منازعه‌ای که خود طرفی از آنند، به‌حساب می‌آورند.

قوم‌گرایان تندرو غیرپشتون اما ریشه‌های قومی خلیلزاد را بسیار جدی می‌گیرند و او را چون غنی متهم به قوم‌گرایی می‌کنند. حتا کسانی او را متهم می‌کنند که برای تغییر میدان قومی سیاست و حذف نیروهای سیاسی غیرپشتون، به قدرت‌گیری طالبان کمک کرده و از این که گروهی از قومی‌هایش قدرت را به قیمت عقب‌گرد دردناک کنونی به‌دست گرفته‌اند، خوشحال است. محمد محقق، در واکنش به مصاحبه‌های اخیر خلیلزاد به شادی او از وضعیت کنونی اشاره کرده و گفته است که خلیلزاد مشاور و گرداننده اصلی امارت طالبان است. خود خلیلزاد نیز از این اتهامات آگاه است و در مصاحبه‌اش به آن‌ها اشاره کرده و گفته است که مسایل قومی برایش اهمیت ندارد.

سخن خلیل‌زاد نمی‌تواند تصویری را که از او در ذهن مردم خلق شده تغییر دهد. او در هر سه جنبه خارجی، ملی و محلی بحران افغانستان دخیل است و در هر یکی از این بحران‌ها، مخالفان از او چهره ابلیسی ترسیم می‌کنند. آیا ممکن است چنان ابلیسی وجود داشته باشد؟ آیا شخصی به‌تنهایی می‌تواند این همه زشتی، عقب‌ماندگی و بحران خلق کند؟ تلاش خلیل‌زاد در مصاحبه‌های اخیرش این است که بگوید در نقش او غلو شده و او معمار این تحولات نیست. او تاکید دارد که مردم افغانستان به‌جای آن که از خارجی‌ها بپرسند که آینده کشورشان چطور خواهد شد، باید به نقش خودشان توجه کنند. او می‌گوید که مردم افغانستان این سوال را بپرسند که چرا نمی‌توانند باهم کنار بیایند و چرا کشورشان به ثبات نمی‌رسد و از دامن یک کشور خارجی به دامن کشور خارجی دیگر می‌غلطد.

در تاریخ‌های رسمی رایج در مکاتب و دانشگاه‌های افغانستان، تاریخ به مجموعه‌ای از اتفاقاتی تقلیل داده می‌شود که به‌دست قهرمانان و خاینان رقم می‌خورد. نقش افراد در تاریخ چنان برجسته می‌شود که گویی جامعه بازیچه دست چند شاه، وزیر یا جنرال است و دیگر هیچ عامل تعیین‌کننده‌ای وجود ندارد. برخی تاریخ‌نویسان معاصر کشور به معرفی فرهنگ، هنر، ادبیات، شیوه زندگی و عوامل اجتماعی اثرگذار بر تحولات تاریخی نیز پرداخته‌اند، اما در آن تاریخ‌ها از جمله تاریخ غبار نیز سایه اشخاص بر تاریخ سنگینی می‌کند و نقشی که بر دوش برخی شاهان، فرماندهان، خاینان و مبارزان گذاشته شده بیشتر به داستان‌های شهنامه و اسطوره‌ها شباهت دارد. امروز نیز ما بیشتر درگیر مطالعه و ارزیابی اتفاقات و شخصیت‌هایییم، و به فرایندهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توجه نداریم. این فرایندها که تنها محصول فعالیت تعدادی از شخصیت‌های مهم نیست، بلکه فعالیت‌های فردی همه بازی‌گران و مهم‌تر از آن فعالیت‌های اجتماعی ما بر شکل‌گیری آن‌ها اثرگذار می‌باشد، نادیده گرفته می‌شوند. ساده‌کردن تاریخ به تصامیم و اعمال وایسراها، قوماندانان، شاهان و رییسان دولت، ما را از درد سر جست‌وجو و درک عوامل پیچیده تحولات فارغ می‌سازد، زمینه تبلیغات را فراهم می‌کند؛ اما گره‌گشا نیست. عده‌ای که خود زمانی به سهمی که در قدرت داشتند، بسیار می‌نازیدند و ثروت، چوکی و امکانات‌شان را به رخ رقیبان می‌کشیدند و گاه به‌دلیل جایی که در قدرت داشتند، پیشرفت‌های نسبی در حوزه‌های نفوذ خود را دست‌آورد شخصی می‌شمردند، اکنون از خلیل‌زاد، اشرف غنی و چند چهره دیگر داخلی و خارجی شخصیت‌هایی دارای توانایی‌های فراگیری می‌تراشند که گویا کل مسیر حرکت جامعه را منحرف کرده‌اند.

همان‌طوری که سال‌ها دشنام به شاه شجاع، مکناتن و کیوناری ما را در گشودن گره‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه کمک نکرده تا از تولد شاه شجاع‌های تازه جلوگیری کنیم و مانع برگشت مکناتن‌های دیگر شویم، امروز نیز دشنام به خلیل‌زاد و انداختن همه تقصیرها بر گردن او، ما را به نجات نزدیک نخواهد کرد.

این که آخرین وایسرای صحنه سیاست افغانستان به‌زبان خود ما سخن می‌گوید، به نیمه هویت وطنی‌اش اقرار می‌کند، و در دسترس رسانه‌ها قرار دارد تا او را به سخن وادارند، فرصت خوبی است. خلیل‌زاد اکنون به نمایندگی از تمام آنانی که در کمتر از دو صد سال گذشته معاهده‌ها و توافق‌نامه‌های ننگین را برای کشور ما مدیریت می‌کرده‌اند، سخن می‌گوید. او تاکید دارد که از او بیش از یک امریکایی انتظار نداشته باشیم، چرا که در چارچوب یک دولت و براساس پلان‌هایی که ادارات و نهادهای قدرتمند امریکایی تنظیم می‌کنند، ماموریت انجام داده است. او به نمایندگی از تمام وایسراها و سفیران شاه‌ساز و رییس جمهورساز خارجی در افغانستان، می‌گوید که «منتظر خارجی‌ها نباشید» تا آمده مشکلات شما را حل کنند. به گفته خلیل‌زاد، مردمی که می‌پرسند، آینده کشورشان «چه خواهد شد» باید اول مشخص کنند که چه می‌خواهند و «برای آنچه می‌خواهند، چه کاری را حاضرند انجام دهند؟» کیوناری، مکناتن و وارنیکوف این فرصت را

نداشتند تا بعد از پایان ماموریت، به این وضاحت با منتقدانش در افغانستان سخن بگویند. به سخنان خلیلزاد با دقت بیشتر گوش دهیم و به این بیاندیشیم که چگونه می‌توانیم از تولد خلیلزادهای تازه در سیاست افغانستان جلوگیری کنیم. وایسراها و خرده‌وایسراهایی که در راهند

زمانی که گروه طالبان در ماه آگست ۲۰۲۱ به قدرت برگشت، دولت پاکستان نمایش ناشیانه‌ای از باداری راه انداخت و برای کشوری که گویا تصرف کرده بود، مانند انگلیس‌ها، روس‌ها و امریکایی‌ها سفیری با صلاحیت ویژه مقرر کرد که وزیران و رییسان ادارات را به حضور می‌پذیرفت. رییس استخباراتش را به ارگ فرستاد تا تقسیم چوکی‌ها را نظارت کند و نماینده خاصی را معرفی کرد تا نقش خلیلزاد و مکناتن را بازی کند. پاکستان از جهاتی «حق» داشت این نمایش را برگزار کند. نفوذ و روابط استخبارات پاکستان با رهبران طالبان کمتر از روابط کی‌جی‌بی با مقامات «جمهوری خلق دمکراتیک» نیست، و نقشی را که پاکستانی‌ها در شکل‌گیری، دوام و قدرت‌گیری طالبان بازی کرده‌اند بسیار گسترده‌تر و ریشه‌ای‌تر از نقش امریکا و متحدانش در تشکیل و تقویت جمهوری اسلامی بوده است. پاکستان اما امکانات و اقتصاد ابرقدرت‌ها را ندارد. وایسراهای پاکستانی، کاریکاتور مکناتن و خلیلزادند. اما آیا این منزلت نقش وایسرای حکایت از فرارسیدن پایان دوره تاریک وابسته‌گی افغانستان به دولت‌های خارجی دارد؟ چنین به‌نظر نمی‌آید. خطر آن وجود دارد که خلیلزادهای و مکناتن‌ها در آینده تکثیر شوند و ما با خرده‌وایسراها و کاریکاتورهایی از خلیلزاد و مکناتن و وارنیکوف مواجه شویم که به زبان‌های مردم افغانستان سخن می‌گویند، نیمچه‌وطندار به‌نظر می‌آیند و با وجود ظاهر بی‌طرف و بیگانه، عقده‌های منازعات محلی افغانستان را با خود حمل می‌کنند.

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هجری شمسی تعداد قابل توجه محصلان افغان توانستند به دانشگاه‌های خارج راه یابند. آنان به دلیل بحران و جنگی که بعد از کودتای هفت ثور در افغانستان آغاز شد، در کشورهای میزبان باقی ماندند. کسانی که به امریکا رفته بودند، به دلیل سیاست‌های باز مهاجرتی آن کشور فرصت یافتند که امریکایی شوند، و به‌دلیل دخالت مستقیم امریکا در مسایل افغانستان، تعدادی از مهاجران امریکایی‌شده به بازی‌گران مهم سیاست افغانستان بدل شدند. هزاران امریکایی افغان‌تبار در بیست سال گذشته به مقام وایسرای، ریاست جمهوری، وزارت، ریاست، مدیریت، تجارت، سرمایه‌گذاری، ترجمانی و حتا سربازی به افغانستان برگشتند. تردیدی نیست که تعدادی از آنان بیش از آن که امریکایی باشند، افغان بودند. مقداری از فرهنگ امریکا رنگ گرفته و باقی همه محصول سنت، فرهنگ، روابط، آرزوها، تعهدات و عقده‌های وطنی بودند. در میان آنان اشخاصی با مهارت‌های مسلکی ارزشمند و قلب‌های پر از آرزوهای نیک برای زادگاهشان وجود داشت. اما سال‌ها دوری از این سرزمین و دل‌بسته‌گی به خانه دوم، مانع جدی برای کار موثر این گروه از امریکایی‌های افغان‌تبار بود. آنان به‌ندرت می‌توانستند حس کسی را داشته باشند که افغانستان را تنها گورستان پدران نه، بلکه پرورشگاه فرزندان و پناهگاه عزیزان خود نیز می‌دانند. گروه بزرگی از خرده‌وایسراها و کاریکاتورهای خلیلزاد مشغول کار در نهادها و ادارات افغانستان بودند. آنان تکت‌ها و پاسپورت‌های آماده داشتند، و هرچه شرایط سخت‌تر می‌گردید، تعهد آنان سست‌تر می‌شد و حس بیگانه‌گی و میل فرار در ذهن‌شان بیشتر قوت می‌یافت.

فروپاشی نظام به سستی ریشه‌های وزیران، رییسان و مدیران آن دولت بی‌ارتباط نبود. بیشتر مقامات بلندپایه دولت، اشخاص صاحب صلاحیت و تصمیم‌گیر، آدم‌های بال‌دار بودند و از آمدن سیلاب طالب هراس شخصی و خانوادگی چندان به دل راه نمی‌دادند.

اکنون میلیون‌ها افغان در سراسر جهان پراکنده‌اند. ده‌ها هزار زن و مرد تحصیل‌کرده و صاحب مهارت در کشورهای بیگانه مشغول کارند. صدها هزار کودک و نوجوان افغان مشغول آموزش تعلیم و مهارت‌ند، و برای وارد شدن به جوامع

میزبان آمادگی می‌گیرند. چند دهه بعد هزاران تن از اینان صاحب نفوذ در دستگاه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی کشورهای بیگانه خواهند بود. عده‌ای وزیر، تعدادی نماینده پارلمان و کسانی جنرال و فرمانده نظامی خواهند شد. در برخی از کشورهای غربی، نفوس افغان‌ها به ده‌ها و صدها هزار تن رسیده و جوامع کوچک افغانستانی در درون آن کشورها در حال شکل‌گیری است. این جوامع بیش‌تر بر محور زبان و قومیت شکل می‌گیرند و برای بیش‌تر مهاجران، هویت ملی رنگ می‌بازد و جایش را به هویت‌های قومی و زبانی می‌دهد. احتمال آن که در آینده لابی‌ها و کارگزاران پرنفوذ خارجی از میان وطنداران مهاجر ما برخیزند که در منازعات قومی، فرهنگی و زبانی افغانستان بی‌طرف نباشند، زیاد است. احتمال دارد وزیر خارجه آلمانی، نخست‌وزیر استرالیا و جنرال امریکایی داشته باشیم که عاطفه و ذهنش به منازعات محلی افغانستان آغشته باشد. کشورهای منطقه نیز به سرمایه‌گذاری برای نفوذ بشری در افغانستان بسیار بیش‌تر از گذشته توجه دارند.

در شرایطی که گروه حاکم مشغول تخلیه ادارات از ظرفیت‌های بشری است، کادرهای مسلکی را تحقیر می‌کند، تعلیم و کار را خوار می‌شمارد، و نهادها را تخریب می‌کند، خطر تکرار وابستگی‌ها و تکثیر کرکتر خلیل‌زاد بالا است. زلمی خلیل‌زاد به پایان ماموریت‌های سیاسی‌اش نزدیک می‌شود و احتمالاً یک دهه بعد، به خاطر‌ها خواهد پیوست. اما موج تازه‌ای از نیمه‌وطنداران پرنفوذ خارجی به‌زودی از راه خواهد رسید که بسیار بیش‌تر از تعهدی که به این سرزمین و شناختی که از امور داخلی افغانستان دارند، صاحب نفوذ و رای خواهند بود.

اکنون در شروع سومین سال امارت طالبان که خیلی‌ها خلیل‌زاد را از معماران اصلی آن می‌دانند، لازم است که به سخنان او با دقت گوش کرده و در مورد نقش‌هایش قضاوت واقع‌بینانه کنیم. از او عامل یگانه فجایع و تنها مقصر عقب‌گرد سیاسی افغانستان نسازیم، اما به شرایطی که به تکرار نقش تعیین‌کننده خارجی‌ها در سیاست افغانستان منجر می‌شود توجه کنیم. چرا که احتمال تکثیر شخصیت خلیل‌زاد در آینده وجود دارد. به این سوال‌ها بیاندیشیم که نقش فعالیت‌های فردی و اجتماعی ما در شکل‌گیری این وضعیت چگونه است؟ آیا تحولات تاریخی تنها محصول تصامیم و اراده و ایسراها، قهرمانان و خاینان بزرگ است و ما نمی‌توانیم مانع تصامیم آنان شویم، و یا همه باشندگان افغانستان با توهم، آگاهی، فعالیت، انفعال، هوشمندی و جهالت خود در تغییر نظام‌ها، وقوع بحران‌ها، پیشرفت‌ها و عقب‌گردها سهیم هستند؟